

دین و سکولاریزم

گفت و گو با دکتر محسن کدیور

آقای کدیور! بحثی که روز هید فطر ۱۳۸۳ در انجمن اسلامی مهندسين با عنوان «جوانان و دین در عصر ما» کردید مهم بود. سکولاریزم یک وجه معرفتی دارد که از دنیای غرب به ایران آمده. ممکن است سیر تحول و تعاریفی که از آن شده و تفاوتش با لائسیزم و سکولاریزاسیون را توضیح دهید. در مطبوعات منتشر شده در غرب بویژه بعد از انتخابات ماه نوامبر ۲۰۰۴ آمریکا مطالبی هست که نشان می‌دهد دوران سکولاریزم در آمریکا به پایان رسیده است. در نظر سنجی‌های علمی معلوم شده که ۷۵ درصد مردم آمریکا دوست دارند رئیس جمهوری‌شان مذهبی باشد و نه تنها مذهبی باشد، بلکه باید از گزاره‌های مذهبی نیز استفاده کند. در دو مقاله از توماس فریدمن^(۱) و دکتر عباس میلانی^(۲) گفته شده که معامله‌ای بین بوش و کلیسا شده که بنیادگرایان مذهبی به بوش رأی بدهند و در مقابل بوش هم کرسی‌های دیوان عالی کشور را در اختیار آنها قرار بدهد که قوانینی علیه احکام مذهبی کلیسا یا به نفع هم جنس‌گرایی، سقط جنین و... تصویب نشود. توماس فریدمن در مقاله ۵ نوامبر خود - یک روز بعد از اعلام نتایج انتخابات آمریکا - گفت این بار مردم فقط برای رأی دادن و انتخاب رئیس جمهور نیامده بودند، بلکه حال و هوای دیگری بر انتخابات حاکم بود. مردم آمده بودند آمریکای دیگری ایجاد کنند و قانون اساسی جدیدی بنویسند. وی نوشته بود که مردم گزینش خود را از قبل انجام داده بودند، مانند دعوای بین فاکس نیوز و نیویورک تایمز یا طرفداران تیم‌های فوتبال. وی نگران بود آمریکاییان مذهبی با علم و آزادی دارند برخورد می‌کنند. از دیدگاه او دیگر اختلاف بین دو حزب سیاسی نیست، بلکه ابعاد عمیق‌تر و فرهنگی‌تر و ایدئولوژیک‌تر پیدا کرده است. برژینسکی در کتاب «انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر



جهان» می‌گوید: آقای بوش از ۱۱ سپتامبر تا زمان نوشتن کتاب ۹۹ بار از واژه‌های ایدئولوژیک «خیر و شر» و این که «حقیقت نزد ماست و هرکس با ما مخالف باشد دشمن ماست» استفاده کرده است. خانم آلبرایت معتقد است این سیر همان سیر خلوص دینی است که کلیسا در قرون وسطی می‌گفت که حقیقت نزد ماست و مخالفین خودش را تا حد مرگ مجازات می‌کرد. در ایران برخی از روشنفکران معتقدند هرکس سکولاریزم را قبول ندارد سیر قهقراپی را شروع می‌کند و حتی آن را ملاک حق و باطل نیز می‌دانند. در واشنگتن تایمز نوشته بود که سکولاریزم از نظر امریکا هشت ویژگی دارد: ناسوتی باشد و لاهوتی نباشد، سلاحهای اتمی و بیولوژی و شیمیایی نداشته باشد، اسرائیل را به رسمیت بشناسد، از شوروی هم اسلحه نخرد، صلح خاورمیانه را قبول داشته باشد، در اقتصاد هم نسخه‌های بانک جهانی را بپذیرد و... واشنگتن تایمز حتی سکولاریزم را از فاز معرفتی درآورده و به آن ابعاد راهبردی می‌دهد.

بسم الله الرحمن الرحيم - از نشریه چشم انداز ایران تشکر می‌کنم که یک چشم انداز علمی را به روی معاصرین ما در ایران گشوده است. من هم به عنوان یکی از خوانندگان پر و پا قرص این نشریه خوشحالم که بتوانم در یکی از مباحثی که مورد نظرتان هست شریک باشم. سکولاریزم می‌تواند بحث مفیدی باشد و ابعاد مختلفی دارد. من مدعی نیستم که بتوانم ابعاد آن را در یک جلسه بیان کنم ولی می‌توانم طرح بحث کنیم تا ان شاء الله صاحب نظران دیگر هم کمک کنند و مسئله در کشور ما واضح تر بشود. همان طور که شما هم اشاره کردید برخی در فضای جدید بویژه در دهه اخیر به این نتیجه رسیده‌اند که تنها راه برون رفت از مشکلات فعلی ایران توسل به سکولاریزم است؛ «حکومت

دموکراتیک سکولار» و یا «جامعه سکولار» حتی دین سکولار. در نوشته‌های دوستان رادیکال تر این موارد بیشتر مشاهده می‌شود. این سوال ها در بین دانشگاهی ها، جوان ها، دانشجویها مطرح است که واقعا سکولاریزم چیست و چه باید کرد؟ البته سکولاریزم مسئله تازه ای نیست، ولی به خاطر برخی از عملکردها در دهه اخیر ایران جاذبه بیشتری پیدا کرده است و جاذبه اش به لحاظ کارکرد منفی دین رسمی در کشور ما و آنچه به نام حکومت دینی نامیده می‌شود می‌باشد که بستری را فراهم کرده که به نظر می‌رسد بیشتر به این روند کمک کرده و می‌کند. چه بسا اگر این قرائت رسمی سطره نداشت و ما چیزی به نام ولایت مطلقه فقیه و... نداشتیم روند گرایش به سکولاریزم این مقدار گسترش پیدا نمی‌کرد. فارغ از این مباحث خوب است بپردازیم به این که مراد از سکولاریسم چیست و گویندگان این سخن چه معنایی را اراده می‌کنند؟

سکولاریزاسیون به فرایندی اطلاق شده است که طی آن از اهمیت مذهب، چه در جامعه و چه در ذهن افراد مستمر آکاسته می‌شود. واژه انگلیسی سکولار (Secular) از کلمه لاتین (Saeculum) به معنی عصر، دوران، نسل یا روح دوران مشتق شده است. در قرون چهارم و پنجم به معنای «دنیا» نیز استعمال می‌شده است. اولین باری که کلمه سکولار به معنایی نزدیک به کاربرد امروزی آن استعمال شد در عهدنامه وست فالی در ۱۶۴۸ بود که نمایندگان فرانسه این واژه را به معنای انتقال کنترل املاک و دارایی های کلیسا به دولت یعنی حاکمان سیاسی غیرروحانی به کار بردند. در قرن هجدهم و در جریان انقلاب فرانسه اصل انتقال دارایی های کلیسا به دولت به همه حوزه های زندگی تسری داده شد. در قرن نوزدهم معنای ستیزه جویانه «تنظیم امور زندگی بدون استعانت از ماورای طبیعت» به سکولاریسم نسبت داده شد. هرچند در همان قرن سکولاریسم به معنای دیدگاهی خنثی نسبت به نهادها و مناسک دینی نیز دیده می‌شود. در قرن بیستم سکولاریسم در تعابیر مبارزه علیه حاکمیت کلیسا و مسیحیت، لایالی، ضد روحانی و غیردینی رواج بیشتری یافت. ماکس وبر جامعه شناس مشهور برای نخستین بار سکولارشدن را به صورت واژه ای توصیفی و تحلیلی و بدون بار ارزشی و هنجاری به کار برد که شیوه او توسط جامعه شناسان پس از وی تبعیت شد.

بر اساس پژوهش مفهومی لاری شاینر (Larry Shiner) در ۱۹۶۶، سکولارشدن یا شش معنی مورد استفاده قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این شش شاخص از خود واژه مهم تر باشد و هرکس دم از سکولارشدن یا دفاع یا تخطئه سکولاریزاسیون می‌زند می‌باید به دقت منظور خود را از آن واژه تعیین کند.

معنای اول: افول دین (Decline of religion). نهادها، باورها و نهادهای دینی که پیش از آن معتبر بودند، اعتبار و نفوذ خود را از دست می‌دهند. اوج سکولارشدن، جامعه بی‌دین است. معرف‌های این تعریف عبارتند از: افزایش نسبت کسانی که باورهای دینی خود را انکار می‌کنند یا در صحت آنها تردید می‌کنند، کاهش اعتبار روحانیون، کاهش عبادت و حضور در کلیسا یا مسجد.

معنای دوم: همنوایی با این دنیا (with This world) Conformity). گروه‌های دینی یا جوامع دینی از ماورای طبیعت روی برتابند و بیشتر از گذشته به این دنیا روی آورند. در حوزه اخلاق از اخلاقی که ما را برای جهان آخرت مهیا می‌کند دور می‌شوند و به سمت اخلاق سازگار با مقتضیات زندگی در جوامع امروزی حرکت می‌کنند. نقطه اوج سکولارشدن جامعه‌ای است که کاملاً جذب اهداف عملگرایانه (پراگماتیستی) زندگی شده و از این حیث گروه دینی با دیگر گروه‌های اجتماعی تفاوتی ندارد معنای سوم: رهایی جامعه از قید دین (from Religion Disengagement of Society). جامعه

بر اساس پژوهش مفهومی لاری شاینر (Larry Shiner) در ۱۹۶۶، سکولارشدن یا شش معنی مورد استفاده قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این شش شاخص از خود واژه مهم تر باشد و هرکس دم از سکولارشدن یا دفاع یا تخطئه سکولاریزاسیون می‌زند می‌باید به دقت منظور خود را از آن واژه تعیین کند

از تعبیر دینی که در گذشته بر آنها مبتنی بود جدا می شود تا خود را به صورت مستقل سامان دهد و در نتیجه دین را در عرصه زندگی فردی محدود می سازد. نقطه اوج این نوع از سکولار شدن پدید آمدن دینی کاملاً درونی است که تأثیری بر نهادهای اجتماعی و اعمال جمعی ندارد و نیز پدید آمدن جامعه ای است که در آن دین هیچ نمودی خارج از حلقه گروه های دینی ندارد. بر اساس این معنی سکولار شدن روندی است تاریخی که نقش اجتماعی دین را زیر سوال می برد و صورت های دیگری از اقتدار را جایگزین اقتدار دینی می کند و در نهایت دین را به قلمرو خصوصی زندگی انسان محدود می سازد. مطابق این معنی دو نحوه سکولار شدن خواهیم داشت: یکی فکری- وجودی Intellectual-Existential و دیگری نهادی- اجتماعی. Institutional-Social سکولار شدن نهادی ناظر به پیدایش دولت سکولار و برعهده گرفتن تدریجی وظایف آموزشی و رفاهی است که قبلاً یکی عهده دار آن بوده، مراد از سکولار شدن فکری- وجودی تلاش در راه ایجاد عرصه مستقیم برای دانش است که از پندارهای ماورای طبیعی آزاد باشد. سکولار شدن علم، هنر و اخلاق شخصاً به معنی خارج شدن آنها از کنترل کلیسا و یا فاصله گرفتن آنها از قرأت خاصی از جهان بینی دینی است.

معنای چهارم: جابجایی باورها و نهادهای دینی (Transposition of Religious Beliefs and Institutions) دانش، الگوهای رفتار و نهادهایی که قبلاً در حوزه قدرت الهی بود به پدیده های مخلوق قدرت بشر و در حوزه مسئولیت او تبدیل می گردند. در معنای جابجایی فرض بر این است که جنبه هایی از باورها و تجارب دینی از زمینه مقدس خود به زمینه ای کاملاً انسانی منتقل می گردند. نقطه اوج این روند دینی است کاملاً انسانی شده و جامعه ای است که در آن کلیه نقش هایی که قبلاً به طور طبیعی برعهده دین بود از آن سلب شده است. معنای پنجم: تقدس زدایی از عالم (Desacralization of the world). جهان

به تدریج جنبه قدسی خود را از دست می دهد، زیرا انسان و طبیعت موضوع تبیین علی قرار می گیرد. نقطه اوج سکولار شدن جامعه ای است کاملاً عقلانی که پدیده های ماورای طبیعی و رمز آلود در آن هیچ نقشی را بازی نمی کند. سکولار شدن به این معنی یعنی انسان از دین بی نیاز می شود و بر اساس عقل زندگی می کند. نمونه کلاسیک این دیدگاه مفهوم افسون زدایی (Disenchantment) ماکس وبر است که به معنی روند برگشت ناپذیری از عقلانی شدن (Rationalization) است. این روند به دیدگاهی منجر می شود که بر اساس آن دنیا یک سلسله علی خود بنیاد است.

معنی ششم: حرکت از جامعه مقدس به جامعه سکولار (Movement from Asacred to Secular Society) این برداشت ناظر به مفهومی کلی از تغییر اجتماعی است. نقطه اوج سکولار شدن

جامعه ای است که در آن همه تصمیم گیری ها بر پایه ملاحظات عقلی و فایده گرایانه اتخاذ می شود و آمادگی کامل برای تغییر وجود دارد.

حال با توجه به شش معنای سکولاریزاسیون یا سکولار شدن مشخص می شود که این واژه در طول تاریخ تکوین خود واژه ای مجادله آمیز بوده و به تدریج بار معنایی جدیدی به خود گرفته بی آن که معنی قبلی اش را از دست بدهد. بنابراین حق با شایتر است که نتیجه می گیرد «واژه سکولاریزاسیون با دلالت ها و مفاهیم زیادی - بخصوص مفاهیم متضمن بی تفاوتی یا دشمنی با پدیده های دینی - متورم شده است. این انباشتگی مدلول های متضاد خود به اندازه کافی مشکل آفرین است.» بنابراین به واسطه همین تفاوت مدلول های متفاوت و گاه متضاد می باید هر کس واژه سکولار شدن را به کار می برد معنی مورد نظر خود را به دقت بیان کند و در طول استعمال، خود نیز بدان پای بند باشد. وقتی واژه دین زدایی از زندگی و جهان تا دین زدایی از عرصه عمومی را در بر می گیرد بدون مشخص کردن دقیق معنای مورد نظر نمی توان آن را استعمال کرد. به هر حال آنچه در تمامی این معنا مشترک است سه معنای تقدس زدایی Desacralization، تمایز پذیری Differentiation و جابجایی Transposition می باشد.

جالب است بدانیم ماکس وبر که اولین کسی بود که سکولاریزاسیون را وارد جامعه شناسی کرد در تحلیل خود درباره این روند، خود کمتر از آن استفاده کرد. او در تحلیلش از مفاهیم سه گانه دیگری استفاده کرد که از شهرت بسیاری نیز برخوردار شدند، یعنی عقلانیت Rationality، افسون زدایی Disenchantment و اندیشه گرایی Intellectualization هر چند علیرغم اهمیت این سه مفهوم، آنها کمتر با دقت تعریف شده اند.

آیا سکولاریسم به معنای جدایی دین و جامعه نیست؟

به بیانی که در جامعه فعلی ما مطرح شده این گونه نیست. این روند کم اهمیت شدن دین را چه در جامعه چه در ذهن، نتیجه مستقیم رونق گرفتن تفکر علمی مدرن می دانستند. گویا علم مدرن جانشین واقعی مذهب شده است. توجه کنیم که این روند لوازمی داشته و در جوامع مختلف اروپایی یکسان اتفاق نیفتاده است و شدت و ضعفش کاستن از اهمیت دین، یکسان و یک گونه نبوده است. شدیدترین آن در فرانسه بوده. یعنی می توانیم بگوییم که تندترین برخورد نسبت به دین و جانشینی با علم جدید یا علوم انسانی جدید به جای دین، در فرانسه اتفاق افتاده، اما در انگلستان، آلمان یا دیگر کشورهای اروپایی به شدت آنچه که در فرانسه حاصل شده، نبوده است. لذا بیشتر هم به عصر روشنگری (Enlightenment) برمی گردد. در آن مقطع روشنگرانی مانند ولتر، دالامبر، دیدرو و... از پیشقراولان لائسیته فرانسوی محسوب

**یعنی می توانیم بگوییم
که تندترین برخورد
نسبت به دین و
جانشینی با علم جدید
یا علوم انسانی جدید به
جای دین، در فرانسه
اتفاق افتاده**

می شوند و مونتسکیو در مرحله بعدی است.

در فرانسه این روند نوعاً لائیسیتیه نامیده شده. در معناکردن لائیسیتیه دشواری‌هایی داریم. تا حدودی می‌توان روحانی‌زدایی یا مقابله با روحانیت دینی عنوان کرد. امروزه لائیک به معنای بی‌دین یا نادین محور و یا غیردینی به کار می‌رود در حالی که سکولار این بار شدیداً را به همراه ندارد. در جامعه ما وقتی می‌خواهند بگویند سکولار از لوازم آن اندیشه استفاده می‌کنند که یکی از لوازمش - که زیاد هم رایج شده - جداکردن حوزه دین یا نهاد دین از نهاد سیاست و حکومت است. در آغاز این روند آنها می‌خواستند سیطره کلیسا را مورد تهاجم قرار بدهند، در چند حوزه، این تهاجم دوران روشنگری، نسبت به سیطره ارباب کلیسا صورت گرفت.

یک وجه در حوزه آموزش و پرورش بود. نهادهای آموزشی تحت تسلط ارباب کلیسا، کشیش‌ها و پاپ‌ها قرار داشتند. جداکردن آموزش عمومی جامعه از آموزش کلیسایی قطعاً در روند دنیوی‌گرایی قرار می‌گیرد. وجه دیگر آن، جداکردن اقتصاد جامعه از سیطره کلیسا و مذهب مسیحی است. در آنجا می‌بینیم که بزرگ‌ترین زمین‌دار، کلیساها و ارباب کلیسا هستند که بیشترین سیطره را در مالکیت‌های زمین دارند. اتفاقاً اول بار این واژه سکولاریزاسیون از همین جا شروع شد. یعنی نهادهای غیرکلیسایی مالکیت زمین‌های عمومی را به عهده داشته باشند نه خود کلیسا. وجه سوم؛ غیر از آموزش و پرورش و مسئله اقتصاد، حوزه سیاست است این که نهاد سیاسی جامعه یعنی دولت اصالتاً و الزاماً دست ارباب کلیسا نباشد و ارزش‌های کلیسایی تعیین‌کننده معیارهای سیاسی باشند که این هم جداکردن نهاد دولت و قدرت از کلیسا شد. اما این که لزوماً سکولاریزاسیون به معنای جداکردن دین از سیاست باشد از مسائل اصلی این روند محسوب نمی‌شود به عبارت دیگر

در اروپا به تدریج علوم جدید وارد ذهنیت و واقعیت جامعه شد و سیطره کلیسا را ضعیف کرد و امور جدید که عموماً علم مدرن بود جای آن ذهنیت و نهادهای سابق را گرفت. بنابراین این جداسازی یک روند است.

بعضی‌ها در مورد حقوق بشر هم همین مسئله را مطرح می‌کنند. به عبارتی، حقوق بشر در سازمان ملل و شورای امنیت نهادینه شده است و احکام آن قطعی و قابل اجراست و جنبه جهانی هم پیدا کرده با این توصیف می‌گویند حقوق بشر یکی دیگر از وجوه روند سکولاریزاسیون است.

من هم این صحبت‌ها را در مورد حقوق بشر شنیده‌ام. جوامع اروپایی و آمریکایی در مورد حقوق بشر بحث‌های فلسفی جدی‌ای مطرح کرده‌اند - من در ایران این بحث‌ها را کمتر دیده‌ام یا می‌توانم بگویم اصلاً ندیده‌ام - اما بحث

اساسی این است که موضوع ذکر شده در میثاق‌های بین‌المللی مرتبط با این مسئله و آنچه که در اعلامیه جهانی حقوق بشر نوشته شده، مربوط به حقوق انسان اروپایی - آمریکایی است یا حقوق مطلق انسان است؟ نسبت فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌ها با این حقوق چیست؟ منتقدین جدی در همان جوامع وجود دارد که مطرح می‌کنند در این اعلامیه‌ها و میثاق‌ها حتی می‌توان مناقشه کرد و مناقشاتی هم کرده‌اند. البته به خاطر عقب افتادگی فرهنگی جامعه ما نسبت به آن فرهنگ‌ها هنوز این مباحث در ایران مطرح نشده است. اینها وحی منزل نیست، حتی به صورت بحث‌های علمی هم مطرح شده است. وقتی در مورد سکولاریسم در جامعه ما بحث می‌شود آن را یکی از مسلمات مدرنیته می‌گیرند، در حالی که وقتی وارد ادبیات معاصر، جامعه‌شناسی دین و جامعه‌شناسی سیاسی می‌شویم می‌بینیم چنین خبری نیست. آنچه که در جامعه ما مطرح است ادبیات نزدیک به ۵۰ سال قبل آمریکا و اروپاست نه ادبیات معاصر آنجا. به عنوان مثال؛ بحث سکولاریسم، تا حدود سال ۱۹۷۵ بحث غالب جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی دین در دنیا بوده است. گفته می‌شده است که روند جوامع به سوی کاهش ارزش دین هم در ذهنیت و هم در عینیت جامعه پیش می‌رود. اما از حدود سال ۱۹۷۵ به بعد وقایعی در دنیا اتفاق افتاده که روند سکولاریزاسیون را با سوال جدی مطرح کرده است و ما مشاهده می‌کنیم که نه تنها دین در جوامع مختلف از ارزش سابق خود کاهش پیدا نکرده، بلکه در بسیاری از جوامع، دین به عنوان مهم‌ترین اهرم جنبش‌های اجتماعی درآمده است. به طور مثال در ایران تحولی جدی نسبت به سکولاریزاسیون رخ داد، یعنی در ایران، انقلابی به نام دین صورت گرفت. با پیدایش انقلاب اسلامی روحانیت که فکر می‌شد کمترین نقش و نفوذ اجتماعی را در ایران داشته باشد مورد بیشترین اقبال اجتماعی قرار گرفت. در آن زمان روی جلد برخی نشریات آمریکایی مطرح می‌شد که انقلابی به نام خدا صورت گرفت و یکی از مباحث اصلی، انقلاب دینی در ایران بود و دیگری جنبش ساندنیست‌های نیکاراگوئه که با انقلاب ایران هم‌زمان شد. نقش کاتولیسیسم مسیحیت در نیکاراگوئه بسیار پررنگ بود. در این میان بحث جنبش همبستگی در لهستان رخ داد که لخ والسا تحت نفوذ پاپ ژان پل دوم و جریان‌های کاتولیک در لهستان آن را به پیش برد. حوزه کازانووا (Casanova) یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران مذهب در جهان در سال ۱۹۹۴ این چهار تحول را زمینه ساز بازگشت پیروزمندانه دین به حوزه عمومی ذکر می‌کند. چهار واقعه، در چهار گوشه مختلف دنیا در ادیان مختلف یعنی هم در اسلام هم از نحله‌های مختلف مسیحی از کاتولیک و پروتستان و... اتفاق افتاد مثل انقلاب ایران، جنبش همبستگی در لهستان، کاتولیسیزم در نیکاراگوئه و دیگر جنبش‌های دینی بخصوص

در اروپا به تدریج علوم جدید وارد ذهنیت و واقعیت جامعه شد و سیطره کلیسا را ضعیف کرد و امور جدید که عموماً علم مدرن بود جای آن ذهنیت و نهادهای سابق را گرفت

الهیات رهایی بخش در امریکای لاتین و بنیادگرایی پروتستان در امریکا، می‌دانید که آقای بوش از این بنیادگرایی پروتستان نهایت استفاده - یا سوءاستفاده - را به عمل آورده است. این وقایع باعث شد کسانی که فکر می‌کردند دین اهمیت گذشته را در حرکت‌های اجتماعی از دست داده به تأمل دوباره وادار شوند. تحلیل‌گری سه شب در دهه ۶۰ شمسی در رادیو امریکا برنامه داشت می‌گفت که بنیادگرایی یهود منجر به دولت اسرائیل شده در پی آن مسلمان‌ها خودکم‌بین شدند و گفتند ما چه چیزی کمتر از یهودی‌ها داریم و می‌خواهیم مثل آنها در صحنه سیاست و حکومت باشیم. بدین ترتیب انقلاب اسلامی و بنیادگرایی اسلامی شکل گرفت و بعد به جنوب لبنان تسری پیدا کرد. این تحلیل‌گر مطرح کرد که این روند در حال تسری به درون امریکا و پیدایش بنیادگرایی مسیحی نیز می‌باشد. این تحلیل‌گر می‌گفت اصلی‌ترین خطری که نظام امریکا را تهدید می‌کند این است که کلیسا در امریکا می‌خواهد وارد سیاست بشود که این مسئله را ما در انتخابات ۲۰۰۴ امریکا مشاهده کردیم.

آنچه که تا قبل از این چهار واقعه که ذکر کردم به دنبال آن بودند می‌گفتند که خصوصی‌سازی مذهب (Privatization) شکل بگیرد و می‌خواستند مذهب را از حوزه عمومی خود خارج کنند و مذهب را خصوصی و امر شخصی بکنند و این مسئله جالبی است. خوشبینانه‌ترین برداشت از سکولاریزاسیون این است که بگوییم آنها نیامدند دین‌زدایی بکنند، بلکه آمده‌اند مذهب و دین را وارد حوزه خصوصی کنند. نهضتی که از دو-سه دهه آخر قرن بیستم آغاز شد و الان هم ما در آن مقطع به سر می‌بریم، زدودن و غیرخصوصی‌سازی مذهب بود (Deprivatization) و این که دین در عرصه عمومی وارد شود. آنچه که امروزه جامعه‌شناسان را در ریشه‌یابی این امر درگیر خود کرده این است که می‌گویند در

تلفی خود از سکولاریزاسیون چه اشتباهی کردیم که این فکر در ما ایجاد شد که دیگر دین در عرصه عمومی کارساز نیست، درحالی که می‌بینیم آنچه که بیش از همه توده‌های مردم را به حرکت درمی‌آورد و حتی در جوامع متمدن - نه فقط در جوامع عقب نگه داشته شده - عامل اقبال به رهبران و رأی آوردن می‌شود، همان عامل دینی است. به عنوان مثال - همان طور که شما ذکر کردید - انتخابات اخیر امریکا بود که مشاهده کردیم مذهب در بین جان‌کری و بوش به چه میزان نقش بازی کرد و مسئله مذهب یکی از عوامل موفقیت رئیس‌جمهوری فعلی امریکا، بوش، بوده است.

اجازه بدهید برگردیم به جنبه‌های نظری بحث. موجی جدید از حدود ۱۹۸۰ رونقی تازه به بحث از دین در محافل جامعه‌شناسی داده است، موجی که با انتقاد جدی از نظریه سکولاریزاسیون همراه و ملازم بوده است.

نظری که به تعبیر حدن (Hadden) در ۱۹۸۹ مدت هارنگ قداست به خود گرفته بود. جالب است بدانیم بسیاری از حملات و انتقادات بر علیه سکولاریزاسیون از سوی کسانی صورت گرفت که خود زمانی از تئوریسین‌های نظریه سکولاریزاسیون به شمار می‌آمدند. پیتر برگر (Peter Berger) یکی از برجسته‌ترین این نظریه پردازان است. برگر که از بزرگ‌ترین جامعه‌شناسان دینی و در حال حاضر استاد دانشگاه بوستن آمریکا است در گذشته این گونه می‌اندیشید و پیش‌بینی می‌کرد که مسئله جایگاه دین در دنیای مدرن به پایان رسیده و مناسبات دینی به حداقل خودش و روبرو صفر نزدیک شده است. وی تحلیل‌های خود را در کتاب «سایان مقدس» (این کتاب به فارسی ترجمه نشده) در سال ۱۹۶۷ نوشته است. نکته جالب توجه جوانان و روشنفکران این است که امروزه کسانی طلایه‌دار اندیشه مقابله با سکولاریسم شده‌اند و زوال سکولاریسم را در دنیای ما اعلام کرده‌اند و کوس تهی بودن تئوری سکولاریسم را به صدا درآورده‌اند که خودشان بزرگترین تئوریسین‌های سکولاریسم بوده‌اند. پیتر برگر در کتاب خود این نکات را ذکر می‌کند. وی ۳۰ سال بعد در سال ۱۹۹۷، کتابی به نام «افول سکولاریسم، دین‌خیزش‌گر و سیاست‌جهانی» (Desecularization of the world) را می‌نویسد، (این کتاب توسط افشار امیری در سال ۱۳۸۰ به فارسی ترجمه شده است). جالب توجه این که یک فصل کتاب به پاپ، یک فصل آن به انقلاب اسلامی ایران و یک فصل هم به لهستان اختصاص یافته است. پیتر برگر مقدمه مبسوطی هم بر آن نوشته است. برگر رویگردانی خود را از تئوری سکولاریزاسیون نه یک تغییر نظر صرفاً شخصی بلکه جلوه تقلید گرایشی عمومی در میان کلی جامعه‌شناسی دین می‌داند. برگر در ۲۰۰۱ با صراحت می‌نویسد: تئوری سکولاریزاسیون در توضیح شواهد تجربه قابل مشاهده در نقاط مختلف جهان روز به روز ناتوان‌تر شده است. دنیای امروز صرف نظر از چند استثنا به اندازه گذشته مذهبی مانده و در جاهایی حتی مذهبی‌تر از گذشته هم شده است.

برگر نشانه‌های این قدرت‌گیری دوباره مذهب را در سرتاسر جهان آشکار می‌بیند: در بازخیزی اسلام هم در کشورهای مسلمان هم در میان اقلیت‌های مسلمان سایر کشورها، در پیشرفت پروتستانیزم اونجلیک (Evangelical Church) در بسیاری از کشورهای در حال توسعه بویژه در امریکای لاتین، در تجدید حیات مذهبی در میان کاتولیک‌ها و نیز در میان ارتدوکس‌ها (بخصوص در روسیه)، در میان یهودیان (در درون فلسطین اشغالی و دیگر نقاط) و نیز در میان هندوها و پیروان بودا. در نگاه برگر وقوع این پدیده‌ها نه به معنای بی‌اعتباری کلی نظریه سکولاریزاسیون بلکه به معنای نفی آن تصویری از سکولاریزاسیون است که قرار بود به مثابه یک روند حتمی و

آنچه که در جامعه ما مطرح است ادبیات نزدیک به ۵۰ سال قبل امریکا و اروپاست نه ادبیات معاصر آنجا. به عنوان مثال، بحث سکولاریسم، تا حدود سال ۱۹۷۵ بحث غالب جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی دین در دنیا بوده است

مژده داد ۱۳۸۴

نظریات دین

اجتناب ناپذیر با به پای پیشرفت مدرنیته همه جوامع را درنوردد. به نظری سکولاریزاسیون همچنان وجود دارد، اما به عنوان یک احتمال و امکان در کنار احتمالات دیگر. همان طوری که برخی جوامع ممکن است کماکان در جهت سکولارشدن بیشتر پیش روند، جوامع دیگری ممکن است به سمت مذهبی ترشدن حرکت کنند. برگر معتقد است در شرایط جدید جامعه شناسان باید تلاش کنند تا نقشه جهان را مجدداً براساس درجه تجسم یافتن سکولاریزاسیون و یا میزان سیطره بازخیزی دینی در مناطق مختلف ترسیم کنند.

پیشنهاد اولیه وی این است که در حال حاضر سکولاریته تنها در دو جا حضور مشروط دارد، یکی در اروپای غربی و مرکزی که وی از آن با عنوان «پدیده سکولاریته اروپایی» یاد می کند و دیگری در میان یک قشر کوچک اما به نظر وی متنفذ از روشنفکران در سطح جهان که آنها را شامل افراد دارای تحصیلات به شیوه غربی بخصوص در زمینه علوم انسانی دانسته و از آنها به «انترناسیونال سکولاریستی» تعبیر می کند. یکی از سوالاتی که به شدت ذهن پیتر برگر را به خود مشغول کرده توضیح پارادوکس رواج سکولاریسم در اروپا و عدم رواج آن در امریکاست. این خود بحث مفصلی می طلبد اجازه دهید آن را به وقت دیگری موکول کنم. مجموعاً امروز نظریه غالب در حوزه جامعه شناسی دین این است که سکولاریزاسیون تعبیر صحیحی از واقعیت موجود در جهان معاصر نبوده است. آنها می گویند، ما در کجا اشتباه کردیم؟ سپس نتیجه می گیرند که اروپا هرگز به صورت تمام عیار مسیحی نبوده است که از مسیحیتش دست بردارد. یا در قرون وسطی که جامعه شناسان به آن «عصر ایمان» می گویند، این گونه نبوده که همه مردم به کلیسا بروند. آنها می گویند ما تعبیر صحیحی از

گرایش مردم به کلیسا در آن دوران نداشتیم که بخواهیم امروز را با آن دوره مقایسه کنیم، هرکدام از جامعه شناسان این نکته را می گویند که به طور کلی ما می پنداشتیم که علم، رقیب دین است و آمده که جای دین را بگیرد و بعضی از تلقی های ارباب دین از مسائل دینی صحیح نبوده و خرافاتی بوده است. این مسئله به جای خودش محفوظ است و معنایش این نیست که به طور کلی می توانیم بگوییم علم می تواند جای دین بنشیند. کارکرد اصلی دین، معنابخشی به زندگی بوده است که معنابخشی به زندگی هرگز از جانب علم بر نمی آید - نه برمی آمده و نه برمی آید - جالب اینجاست که امروزه برخی از بزرگ ترین جامعه شناسان معاصر می گویند، این گونه نیست که صرفاً زبان دین سمبلیک و نمادین باشد. ما بایستی باور کنیم و اقرار کنیم که دین هم برخی از واقعیت های هستی را ابراز می کند. یعنی دین در مقام بیان واقع است و نمی توانیم با حربه

علم این واقع نمایی های دین را نفی کنیم. این مسئله در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم در حال اتفاق افتادن است. تا جایی که دیگر می توانیم بگوییم علم نسبت به سابق بیشترین پیشرفت را کرده است و ما مقابل آن قرار می گیریم. امروز واقعیت دین را نمی توانیم نادیده بگیریم. بنابراین با این شیوه ای که ذکر کردم آقای برگر پیشرو رد نظریه سکولاریزاسیونی می شود که خودش قبلاً آن را تدوین کرده بود. بنابراین به جای این که بگوییم دین جای خودش را از دست داده، می توانیم بگوییم امروز قرائت های مختلف از دین مورد چالش قرار گرفته است. امروز ما با توجه به واقعیت های جهانی و اطلاع از آن واقعیت ها به روندی چون نواندیشی دینی دست یافته ایم. منتها در جامعه ما، چه بسا گفته شود بهتر است به جای این که بگوییم دین باید خودش را با مدرنیته منطبق کند، بگوییم مدرنیته باید خود را با دین انطباق دهد. به عبارت دیگر تعاملی بین دین و مدرنیته باید صورت گیرد نه این که دین خود را بر مدرنیته منطبق کند یا نه این که مدرنیته خود با دین منطبق شود. ما امروز می توانیم نکاتی را هم از مدرنیته بگیریم و بگوییم می بایستی اینها خود را با ارزش ها و ضوابط دینی هماهنگ کنند، لذا می توانیم از «مدرنیته بومی» و «مدرنیته ایرانی» سخن گفته و اینها را داخل فرهنگ جوامع شرقی متجلی بکنیم و بگوییم هیچ لزومی ندارد ما از همان مسیری برویم که به طور مثال مدرنیته در فرانسه، انگلستان و امریکا طی کرده است.

آنچه که شما می گویند درون زایی است، یعنی ما دین خودمان را داریم و از مدرنیته هم استفاده می کنیم. حتی مدرنیته بومی شده هم، یک درجه پایین تر از درون زایی به نظر می رسد. بدین معنا که مدرنیته را کامل بدانیم و در بستر زمان آن را بومی کنیم.

این دو تعبیر را با دو بیانی که شما گفتید هم می توان ذکر کرد. من تأکید روی این نکته دارم که برای پیشرفت و توسعه در دنیای معاصر از لحاظ علمی - به لحاظ واقعیت های تجربی نمی گویم - هیچ لزومی ندارد که ما دین خودمان را به کناری بگذاریم. می توان تجدیدنظر در برخی مفاهیم دینی کرد اما این به معنی کنار گذاشتن ایمان، خدا و آخرت نیست. به طنز می گویند که در دوران سکولاریزاسیون، زمانی بحث از مرگ خدای نیچه مطرح می شد و حالا بحث از انتقام خدا مطرح می شود. یعنی درست مقابل آنچه که قبلاً ذکر شده بود. این مسائل مطالعه ای جدی را می طلبد. فکر می کنم برخی دوستان ما، برای بیرون رفت از بن بست که یک قرائت عقب افتاده دینی در ایران بوجود آورده بحث حکومت دموکراتیک سکولار - یا به صورت دقیق تر حکومت دموکراتیک لائیک - را مطرح می کنند که این مسئله نه با واقعیت های جامعه شناسی دین و نه با واقعیت های فعلی

**نهضتی که از دو-سه دهه
آخر قرن بیستم آغاز شد و
الان هم ما در آن مقطع
به سر می بریم، زدودن و
غیر خصوصی سازی
مذهب بود
(Deprivatiation)
و این که دین در عرصه
عمومی وارد شود**

جامعه ما سازگاری و انطباق دارد. جامعه‌ای که تمام بنیادش دین است زمانی هم که می‌خواهد به دموکراسی یا به قول شما به حقوق بشر برسد، چه دلیلی دارد که ارزش‌های دینی خودش را کنار بگذارد. جامعه می‌تواند با حفظ ارزش‌های دینی این مسیر را دنبال کند، تأکید می‌کنم ارزش‌های دینی لزوماً تلقی سنتی از دین نیست، می‌تواند تلقی نوآندیشانه از دین باشد. به عبارت دیگر، معتقدم اگر بحث ما الان بحث سازگاری اسلام - دقیقاً مرادم اسلام در ایران است - و مدرنیته باشد، اگر کسی بیاید بگوید شما برای این که مدرن بشوید باید دست از اسلام بشوید این صحیح نیست، این پیام سکولاریزاسیون بوده است. تلقی حداقلی از سکولاریزاسیون این است که دین را باید به عرصه خصوصی تبدیل کرد و تلقی حداکثری از سکولاریزاسیون این است که آن را - حداقل در رویکرد فرانسوی و لائیک‌اش می‌بینیم - به طور کلی دین را از زندگی و عرصه عمومی حذف بکنیم. به نظر می‌رسد راندن دین به عرصه خصوصی فقط جدایی دین از دولت نیست بلکه به بیان مودبانه حذف دین از زندگی است. نکته قابل تأکید این است، ما که از حضور سر بلند دین در قرن بیست و یکم در زندگی دفاع می‌کنیم هرگز آمدن دین به معنای حق ویژه صنفی یک طبقه خاص - به عنوان مفسرین رسمی دین - نیست. به نظر من می‌توان دین دار بود، اما هرگز به حق ویژه‌ای برای روحانیت باور نداشت. این دو مسئله را نباید یکی فرض کرد. از این رو من این دورا به دقت از یکدیگر تفکیک کردم. معتقدم، ارزش‌های دینی در جامعه‌ای که دینداران وجود دارند و حرف اول را در مناسبات اجتماعی می‌زنند، هرگز به معنای این نیست که ما حقوق ویژه‌ای برای روحانیون در تفسیر دین، در تقنین و تنظیم خط‌مشی عمومی قائل بشویم. همان‌طور که جامعه‌شناسان بزرگی مثل برگرو و کازانووا و استارک (Stark) و دیگران گفته‌اند در انقلاب اسلامی ارزش‌های دینی در جامعه افزایش یافت، اما در نهایت با به رسمیت شناختن تفسیر رسمی و حق ویژه صنفی خاص در جامعه منتهی شد.

به نظر می‌رسد آموزش‌های جاری و فقهی دو مولفه دارد؛ یکی رساله‌های آقایان و دیگری آموزش ارسطویی. مرحوم آیت‌الله خمینی به عنوان یک مرجع سنتی گفتند رساله‌های آقایان و کتاب‌های ارسطویی بویی از قرآن نمی‌دهد و حتی مرحوم آیت‌الله خمینی یک نقد جاندار به همین تفکر سنتی کرد. ولی چرا همین فقه سنتی امروزه اصالت پیدا کرده است؟ آن چیزی که امروزه به اهمیت آن در زندگی می‌پردازیم، دین به معنای کلی آن است نه یک تلقی خاص از آن. یکی از اجزای دین، فقه است. فقه تمام دین نیست. در اسلام آیاتی که متأثر از مباحث فقهی است کمتر از صد آیات قرآن است، عالمان احکام فرعی فقهی هرگز نمی‌توانند نماینده تفکر تمام عیار دینی محسوب بشوند. اینها را به معنای دفاع از آنچه که در حال

اتفاق افتادن در ایران است، نمی‌گویم. تأکید من بر این نکته است که انقلاب ایران یک انقلابی بود که در واقع در راستای سکولاریزاسیون‌زدایی صورت گرفت. اما آن نظام رسمی که بعد از این انقلاب به تدریج حاکم شد در جهت مقابل با آن انقلاب، به خاطر سیطره یک تلقی عقب افتاده از آن دین، در عمل جامعه را به سوی نوعی سکولاریزاسیون پیش می‌برد. بحث ما در این است که آنچه که به زندگی یک مومن معنا می‌بخشد ایمان به خدا و اعتقاد به آخرت است. البته اخلاق و عمل خاصی هم از این ایمان برمی‌خیزد، اما معنایش هرگز این نیست که یک صنف خاصی امتیازات حقوقی ویژه‌ای در چنین جامعه‌ای برای خود ایجاد کند. به عبارت دیگر ما می‌توانیم یک جامعه دینی داشته باشیم که کاملاً هم از حقوق بشر و هم از دموکراسی بهره‌برداری کند. لازمه دموکراسی، سکولاریسم نیست. در هر جامعه‌ای، دموکراسی متناسب با فرهنگ آن جامعه تعریف می‌شود. اگر اکثریت یک جامعه ملحدین، بی‌دین‌ها، بی‌خداها و... باشند هرکدام متناسب با خودشان دموکراسی را تحقق می‌دهند. اگر در جامعه اکثریت قریب به اتفاق قائلین به ایمان دینی باشد نمی‌توان گفت که ایمان و دین در این جوامع نقشی را بازی نمی‌کند، این موارد مغلطه‌هایی است که در جامعه ما پیش آمده است. اگر ما از جامعه فرانسه درباره این که حقوق زنان مسلمان را رعایت نمی‌کنند انتقاد می‌کنیم متقابلاً آنها هم نسبت به برخی اجبارها در این جامعه ایراد خواهند گرفت. ولیکن با اختیار و نه با اجبار می‌توان این حقوق را در هر دو جامعه ایجاد کرد.

در قرآن آمده است که فرعون هم دین داشت یا در سوره یوسف دین ملک هم آمده است، در حالی که بت پرست بود. یا در سوره کافرون «لکم دینکم ولی دین» هست که یعنی کافر هم دین دارد. آیا ما حق داریم سکولاریسم را نادین‌محور یا بی‌دین ترجمه کنیم؟ همه جوامع به نوعی یک دینی داشته‌اند.

همان‌طور که ذکر کردم سکولاریزاسیون از لحاظ ریشه لغوی به معنای دنیوی‌گرایی و گیتی‌گرایی است، شبیه آن نکته‌ای که بر در معنای نفی ارزش‌های ماورای طبیعی از زندگی انسان ذکر کرده بود. در قرآن دین به معنای دین توحید و دین شرک به کار رفته است. اما دینی که ما به کار می‌بریم، مرادمان اعتقاد به خدا به عنوان مهم‌ترین محور است.

در جامعه ما، کسی را می‌شناسید که مانند نویسندگان واشنگتن تایمز سکولاریسم را به عنوان یک مقوله راهبردی و استراتژیک تلقی بکند؟ واشنگتن تایمز نوشته است سکولار کسی است که ۸ ویژگی داشته باشد.

فکر می‌کنم مطلب مورد اشاره ژورنالیستی و فاقد پشتوانه لازم تئوریک می‌باشد. اما در میان متفکران ایرانی تا آنجا که من اطلاع دارم، دکتر حسین بشیریه قائل به تلازم دموکراسی و سکولاریسم است. به

«یوگو» در ۲۰۰۱ با
صراحت می‌نویسد:
تئوری سکولاریزاسیون
در توضیح شواهد
تجربه قابل مشاهده در
نقاط مختلف جهان روز
به روز ناتوان‌تر
شده است

نظر می‌رسد در زمینه سکولاریسم در زبان فارسی ادبیات بسیار اندکی داریم. غیر از ترجمه کتاب برگز - که قبلاً به آن اشاره کردم - یک مقاله دیگر از برگز نیز توسط سیدحسین سراج‌زاده به فارسی ترجمه شده که چند سال پیش در مجله کیان دیدم به نام «برخلاف جریان نقد؛ نظریه سکولاریشن» (کیان، شماره ۴۴، سال ۷۷). مترجم، مقاله شاینر و این مقاله را همراه با یکی دو مقاله دیگر تحت عنوان «چالش‌های دین و مدرنیته» سال گذشته منتشر کرده است. کتابچه کوچکی تحت عنوان «باورها و رفتارهای مذهبی در ایران» ۱۳۵۳-۱۳۷۹ توسط عبدالمحمد کاظمی پور در سال ۱۳۸۲ توسط وزارت ارشاد منتشر شده که در حوزه مطالعه میدانی در مورد سکولاریسم در ایران قابل اعتناست. به هر حال مهم‌ترین کار، ترجمه متون اصلی در شناخت سکولاریزاسیون و نیز نقدهای جدی وارد بر آن است. چقدر مناسب است مجموعه‌ای از جدیدترین تحقیقات پیتر برگز در زمینه نقد سکولاریزاسیون به فارسی برگردانیده شود تا دوستان جوان ما با اشراف بیشتری و به دور از احساسات انعکاسی نسبت به قرائت رسمی دین درباره این مسئله مهم بین‌المللی بیندیشند.

در کتاب «ناسیونالیسم در ایران» نوشته آقای ریچارد کاتم بحثی نیز راجع به سکولاریزم در ایران وجود دارد که بیشتر متوجه جدا کردن دین از حکومت است.

اینها خیلی سیاسی است. وقتی به ریشه‌اش توجه کردم تلقی من این بود که سکولاریسم تقلیل نقش دین است. هرچقدر هم جلومی‌روم این مطلب بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرد. در کتاب theory of secularization David Martin چاپ نیویورک، ۱۹۷۸ که نوشته دیوید مارتین است و حدود ۳۵۰ صفحه دارد در مورد اروپا مطالب جالبی دارد و دقت شده که مسئله هر جا به یک گونه است. درباره هند مواردی دارد که برای من جالب بود. کتاب قابل ملاحظه‌ای است. اگر امکان ترجمه‌اش باشد بایک مقدمه موردی درباره ایران می‌شود متن ارزشمند کتاب را تعمیق کرد. حدود سی سال از این نوشتن می‌گذرد. در آن زمان هنوز سکولاریسم در اوج بوده است. کار مارتین هنوز هم در این حوزه معتبر شمرده می‌شود.

با وجود این مسئله که برگز این گونه شفاف راجع به سکولاریسم صحبت کرده و کتابش هم به فارسی ترجمه شده است، چرا در روشنفکران و مطبوعات ما حتی ماهنامه‌های فرهنگی - تئوریک این موضوع منعکس نشده است؟

برای خود من هم سوال است. در سفرهایم به خارج از ایران دریافتیم، ایران جزیره‌ای شده در تمام کشورهای خاورمیانه که گرایش‌ش با دیگر مناطق دنیا و خاورمیانه تفاوت می‌کند. به طور مثال در ترکیه در سه چهار سال اخیر شاهد تظاهرات گسترده ضداسرائیلی در دانشگاه استانبول بودم که در ایران در چهار سال اخیر کمتر دیده شده است. امروز اگر بخواهد تظاهرات ضداسرائیلی و به نفع فلسطین به خاطر سوءاستفاده فراوان حکومت از آن صورت گیرد، در دانشگاه‌های ما گرایش کمتری خواهند داشت. در مجموع به نظرم می‌آید استفاده ابزاری از دین باعث شده که گرایش عمومی به هر چیزی که به نفع دین باشد در حقیقت قرار بگیرد.

دکتر طلال سلمان سردبیر السفیر به ایران آمده بود و در جایی که

تقریباً همه روشنفکران جمع بودند، جلسه‌ای بود و نکته مهم این که دیدگاه‌هایی که ایرانیان راجع به فلسطین داشتند، برایش خیلی عجیب بود به طوری که دکتر طلال سلمان گفت که شما تمام دیدگاه‌هایتان از ضدیت با حکومت خودتان درباره فلسطین است شما باید مسئله فلسطین را مستقل بررسی کنید.

الان این تحلیل در مطبوعات ما و در کتاب‌های ما گسترش بیشتری دارد و کمتر از این دفاع می‌کنند. چون خواننده عادی تا اسم دین می‌آید به یاد سوءاستفاده‌های ابزاری از دین می‌افتد و به شکل احساسی در مقابل دین موضع می‌گیرد.

ما باید موضع خود را کاملاً مشخص کنیم که نوگرایی دینی یا نواندیشی دینی در ایران در تعارض جدی و در نقد مستقیم قرائت رسمی از دین است، ولی به این معنا نیست که می‌خواهیم دین زدایی کنیم. اتفاقاً حکومت همه ما را متهم می‌کند که اینها می‌خواهند دین را از بین ببرند، در حالی که ما معتقد هستیم این اعمال خلاف دینی، تحت لوای دین است که دارد این موقعیت را در جامعه ما ایجاد می‌کند.

توماس فریدمن در جمع بندی جالبی می‌گوید ۷۵ درصد مردم امریکا دین دار هستند و رئیس جمهور مذهبی و گزاره مذهبی می‌خواهند. بنابراین این که نیروهای دموکرات فکر کنند ۴ سال دیگر نوبت آنهاست، این یک خواب و خیال است مگر این که دیدگاهشان را تغییر دهند یعنی به درون دین بروند. اینها یک اعتقاداتی دارند که قابل احترام هست. بروند و به دین جهت مترقیانه بدهند و آن حرکت را در جهت وحدت امریکا و نه علیه علم و آزادی سوق بدهند. او هم به لحاظ استراتژیک به یک نواندیشی دینی و یک حرکت درون‌دینی رسیده و می‌گوید اگر به این روال باشد نوبت به نیروهای دموکرات نمی‌رسد.

با توجه به این موضوع، با تلقی‌های مختلف از جهات مختلف به یک نقطه واحد می‌رسد.

توماس فریدمن معتقد است که اگر معنویت و دین را به جمهوری خواهان واگذار کنید و خودتان را جدا از این امر بدانید این سرنوشت سال‌های آتی است و از کلمه «هیچ وقت» درباره دموکرات‌ها استفاده می‌کنند.

دل‌م می‌سوزد که مسائل علمی با مسائل عاطفی - احساسی در ایران ترکیب شده است. وقتی من تحلیل بزرگ را دیدم سوالی که در ذهن مطرح شد این بود که چطور در دانشگاه‌های ما این مطلب فراموش شده است. زمانی می‌گفتند دانشجوی جامعه‌شناسی از بنیاد، غیردینی یا ضددینی بار می‌آید و می‌بینیم که لزوماً چنین نیست و تئوری جدید هم این را اثبات نمی‌کند، ولی چرا اینها منعکس نشده نمی‌دانم.

امیدوارم در فرصت‌های بعدی بیشتر بتوانیم به این موضوع بپردازیم. □

پی‌نوشت‌ها:

۱. نشریه چشم انداز ایران، شماره ۲۹، ص ۵ (دو ملت زیر سایه خدا، منبع نیویورک تایمز، ۴ نوامبر ۲۰۰۴، ترجمه لطف‌الله میثمی)

۲. نشریه چشم انداز ایران، شماره ۲۹، ص ۱۰۹ (اخبار راهبردی، ریشه‌یابی پیروزی یوش در انتخابات ۲ نوامبر ۲۰۰۴، دکتر عباس میلانی)